

آفاق بی کرانه

بهار آمد و ما باز انتظار بار و دیار ...

دوباره چشم به راهم

دوباره گوش به ریش

که پیک نموده رسان آورد سلام و پیام

سوز زلفه مرغان جو ما شمع بیدار

بجای ~~کینه شمع~~

تلاطم از چه کجور دمی دلم آرام
از چه دلگشا؟

هم سوزت مجسم!

هم کوه آن نه آلودگی بر آبروی

کلی بی از دگری از زمین بر آرد سر!

نمی گم باور

که باز دور زردار آینه سدم

به کفر اندک نشه ام دوباره دجار

و "بی گناه گناهکار" در زمانه سدم

صرا که دشمن شمار بودم نه عمر

و نفه ام که زین ریخت خون به خاک وطن

کبودان نشینند بر زمین از بام!

چو باد کرد!

قرآن که دم شد فدای گشت در کف خویش

و باز خود را سافت

ز غم و دل و از گشت زار اندیشه

بر آنچه در "فک" است کند و دور افت

و چون در رفت بهار آن، سگونه باران نشه

صفای باغچه و نیسان ماران نشه

به آفتاب و به آفاق بی کرانه، سلام!

گلشن

زندگی

× × ×

لله ان شاء الله
۱۹۸۲
مراه